

آمیولانس

تلویزیون دو گانه‌سوز شد

• **پوریا عالمی:** حسن روحانی زنگ زد و گفت آمیولانس چی بیا که سریع خودم را رساندم. گفتم چی شده؟

گفت: «دولت از لحاظ تبلیغاتی دست‌تنه‌است.»

گفتم: آخی، چرا؟

گفت: «دولت کارهای بسیار بزرگی در کشور کرده، اما رسانه‌ملی حاضر نیست خدمات دولت را برای مردم تبیین کند.»

گفتم: اینکه طبیعی است. صداوسیما روش معکوس دارد. اگر کسی کاری نکند می‌گوید او خیلی کار می‌کند، اگر کسی کار کند می‌گوید او خرابکاری می‌کند. مثلاً زمان خاتمی، طفلک این‌همه کار کرد، منتها صداوسیما هی می‌گذاشت توی کارش. بعد دولت اصلاحات زور بزرگی زد و توانست ایران را از واردکننده گندم به صادرکننده گندم تبدیل کند، اسمش را هم گذاشتند جشن گندم. بعد فکر می‌کنی تلویزیون چی کار کرد؟ برنامه راز بقا پخش کرد، تا معلوم شود بقا بهتر از باقی مسايل است. روحانی داشت سرش را تکان می‌داد و نت برمی‌داشت.

گفتم: این دوره خاتمی بود که تراز چی چی اقتصادی کشور از تراز چی چی اقتصادی هشت‌سال هاشمی بالاتر بود، تورم مهار و قیمت‌ها ثابت داشت، منتها تلویزیون یک‌طوری نشان می‌داد که انگار همه دولت و مجلس و مطبوعات دارند کاسه کاسه آب می‌ریزند به آسیاب دشمن.

روحانی نوک مداد را تراشید و یادداشت کرد.

گفتم: دوره احمدی‌نژاد یک‌طوری گزارش می‌دادند که انگار کمر همت بستند و دارند کشور را می‌سازند. بعد هشت‌سال معلوم شد داشتند ساخت‌وباخت می‌کردند. بعد هم مشخص شد سوراخ اقتصادی باقی‌مانده از مهرورزی از سوراخ لایه ازن بزرگ‌تر است.

روحانی گفت: حالا من چی؟ گفتم: هیچی.

روحانی گفت: آیا از لحاظ فلسفی، کاجی بهتر از هیچی؟

بحث که فلسفی شد گاز آمیولانس را گرفتیم و زدم به افق.

پیامک‌های صبح شنبه

سیدشهاب‌الدین طباطبایی: آنچه ندای درونمان می‌گوید را از ترس قضاوت مردم نادیده نگیریم. امروز روزی است که نباید از قضاوت مردم بترسیم.

شترق روزنامه

www.sharghdaily.ir

شنبه ۱ شهریور ۱۳۹۳ • ۲۶ شوال ۱۴۳۵ • ۲۳ آگوست ۲۰۱۴ • سال یازدهم • شماره ۲۰۹۴ • ۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۷ • اذان مغرب ۲۰:۳۰ • اذان صبح فردا ۵:۰۵ • طلوع آفتاب ۶:۳۰

روزانفرها

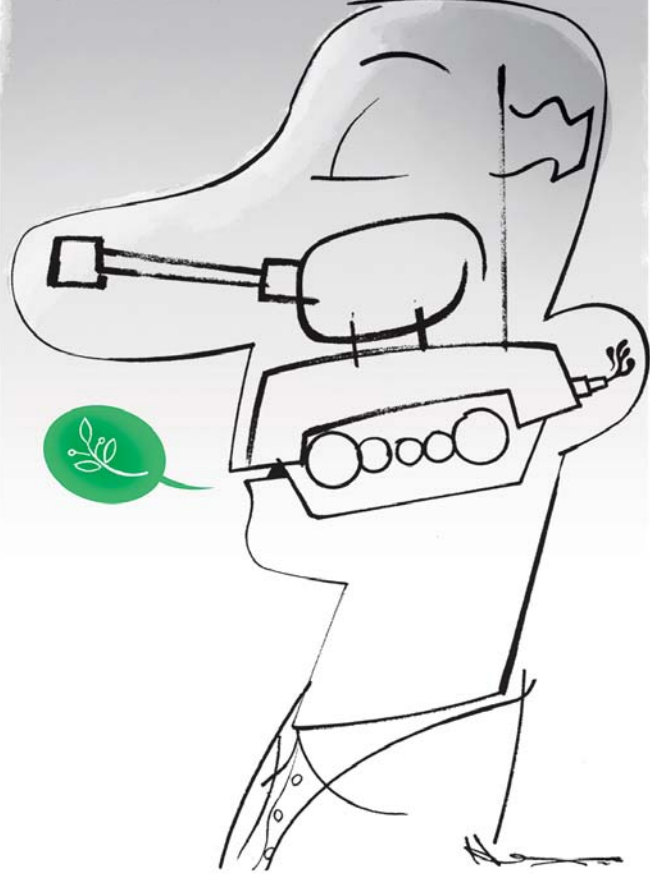
fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

حسن کریم زاده

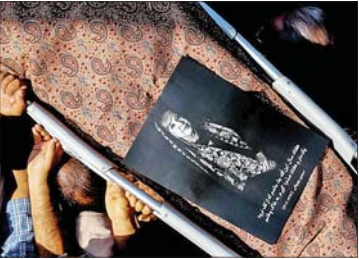
www.karimzadehstudio.com

آتش بس اسرائیلی



سلام به فردا

درباره وصیتنامه سیمین بهبهانی



واقع شده بی‌خبر باشد بعد از وفاتش نمی‌تواند از انجام وصایت سر باز زند و خودداری کند. بنابراین وقتی فردی به هر علت علاقه‌مند است که در گورستان

بهمین کشاورز حقوق‌دان



به‌طور کلی مسلمانان در وصیت نسبت به یک‌سوم از اموال خود مجاز هستند و می‌توانند در مورد آن هر تصمیمی بگیرند. هزینه کفن و دفن و مراسم سوگواری و مانند این‌ها پیش از تقسیم ارث از کل اموال کم می‌شود. وصایای متوفی برای وراثت - و اگر وصی داشته باشد برای وصی - لازم‌الاجراست حتی اگر وصی در زمان حیات موصی (متوفی) از اینکه وصی او

مرده‌ها ۱۸

شلتوک

اگر زن یکی از همین هم‌حلی‌هایشان شده بود، الان سه، چهار تا بچه داشت.

دوباره شروع کرد به حرف‌زدن. مثل رادیو حرف می‌زد. مهندس سرش روی میز نقشه‌کشی بود و معلوم نبود به حرف‌هایش گوش می‌دهد یا نه.

این‌بار داستان گاو مش‌اسحاق را آنقدر با هیجان تعریف می‌کرد که خودش هم به‌وجد آمده بود. اما این‌بار هم مهندس سرش را بالا آورد و گفت، «واقعاً» بعد گفت، «میری یه‌قهوه بیاری!»

قهوه خیلی دوست داشت و گلی هروقت با او لیج می‌کرد، می‌رفت و برایش جای می‌آورد. مهندس گفت، «باز که اشتباه آوردی!» استکان چای را برداشت و سر کشید

و گفت، «اشکال نداره، راستی بالاخره گاو مش‌اسحاق...»

گلی خودش را آماده کرده بود دعوای مفصلی کند. فریاد بزند، «هگه تو شوهرم نیستی، آگه نمی‌خوای زنت باشم چرا منو از خانواده‌ام جدا کردی.» تا خواست این حرف‌ها را بزند، مهندس گفت، «پس چرا ساکتی؟»

خشمش را خورد. مهندس گفت، «بیبا. بیا.. جلو ببینم.»

دست‌وپایش می‌لرزید. خیال کرد، می‌خواهد نوازشش کند. اما عینکش را از روی میز برداشت و به چشم‌های او زد و گفت، «خوبه... خوبه... همه‌جا را تار می‌دیده. مهندس

صورتش را جلو آورد. دلش می‌خواست عینک را بردارد تا ببیند، چشم‌های او این‌جوروقت‌ها چه حالتی می‌شود.

احمد غلامی



گلی مرده بود اما هنوز داشت حرف می‌زد. از زایمان گاو مش‌اسحاق می‌گفت که پدرش برایش تعریف کرده بود. گاو و گوساله‌اش هر دو سر را می‌روند و گلی همان‌روز به دنیا می‌آید. گلی خیلی دوست داشت وقتی مهندس عیانی نقشه‌کشی می‌کند، برایش چایی ببرد و یک‌ریز حرف بزند تا سرش را بالا بیاورد و توی چشم‌هایش نگاه کند و بگوید، «واقعاً»

گلی عاشق عینک مهندس بود. هروقت خانه نبود، می‌رفت و عینکش را به چشم می‌زد و می‌نشست پشت میز طراحی و ادایش را درمی‌آورد. در یکی از همین‌روزها بود که نقشه‌ای را خط‌خطی کرد و کتک مفصلی خورد. بعد از آن بود که دوست داشت کتکش بزند تا بعد بیاید و نوازشش کند. اما دیگر او را نزد، هر چقدر حرف می‌زد، مهندس فقط سرش را بالا می‌آورد و می‌گفت، «واقعاً»

حالا که گلی مرده بود باورش نمی‌شد مهندس عیانی برایش گریه کند. پدر و مادرش که از لاهیجان آمده بودند گریه نمی‌کردند. گلی بالای سر جنازه خودش ایستاده بود و به گاو مش‌اسحاق فکر می‌کرد که با گوساله‌اش مرده بود. با خودش خیال کرد، کاش او هم، سر را رفته بود.

سامسونگ

SAMSUNG

میلیون‌ها ویدئو، در تلویزیون شما



65HUC9990

Samsung

Curved UHD TV
Ultra High Definition 4K

آپارات

سرویس اشتراک ویدئو

فقط با ضمانت **سام**
مرکز تماس: ۰۲۱-۸۲۵۵۰۰ سرویس

SAMSUNG